

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و نقش وینستون چرچیل

□□ نوشته دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی استاد علوم سیاسی در دانشگاه امام صادق (ع)

اشراف زاده انگلیسی زبانزد محافل سیاسی لندن بود. کرزن طرفدار استعمار کلاسیک بود درحالی که چرچیل شیوه‌های استعمار نو را ترجیح می‌داد.

لرد کرزن ۶۰ ساله، از ۱۸۸۶ نماینده محافظه کار در مجلس عوام بود. او در ۱۸۸۹ سفری به ایران کرده و سه سال بعد کتاب «ایران و قضیه ایران» را منتشر ساخته بود. کرزن از ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۵ نایب السلطنه هند بود و در این سمت با مسائل خاورمیانه بویژه ایران آشنا شد و خود را در این گونه مسایل صاحب نظر می‌دانست. وی از سال ۱۹۱۶ در کابینه جنگی لویدجورج مَهردار سلطنتی بود و پس از رسیدن به آرزوی دیرینه اش یعنی تصدی وزارت خارجه، سودای نخست وزیری بریتانیا را در سر می‌پروراند.

چرچیل ۴۵ ساله از اعقاب دوکهای مارلبورو و فرزند لرد راندلف چرچیل و یک بانوی آمریکایی به نام جنی جروم بود که در محافل اشرافی لندن به بی بندوباری و هرزگی شهرت داشت. چرچیل از ۱۸۹۹ به عضویت مجلس عوام درآمده و از ۱۹۰۵ معاونت وزارت مستعمرات، ریاست اتاق بازرگانی (در انگلستان رئیس اتاق بازرگانی عضو هیئت دولت می‌باشد) و سپس تصدی وزارتخانه هائی مانند کشور، دریاداری و تسلیحات را برعهده گرفته و در ۱۹۱۳ که سمت لرد اول دریاداری را داشت ترتیب انتقال اکثریت سهام شرکت نفت انگلیس و ایران را به دولت بریتانیا داده و از همان هنگام به مسایل ایران

بیشتر مورخان و پژوهشگران ایرانی مبتکر و طراح کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را ژنرال ادموند آبرونساید فرمانده انگلیسی نیروی شمال ایران دانسته و این واقعیت را از نظر دور داشته اند که در سلسله مراتب نظامی و دیسیپلین حاکم بر آن بعید و حتی غیر محتمل به نظر می‌رسد که افسری خودسرانه و بدون اجازه مقامات بالاتر دست به چنین اقدام مهمی بزند که سرنوشت کشور پهناور و کهنسالی در گرو آن باشد. مقام بالادست ژنرال آبرونساید، وینستون چرچیل نخست وزیر بریتانیا در دوران جنگ جهانی دوم بود که در آن زمان در کابینه لویدجورج سمت وزارت جنگ و سپس وزارت مستعمرات را برعهده داشت و هم او بود که اجازه کودتا را صادر کرد.

در این مقاله آقای دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی مترجم، محقق و استاد دانشگاه نقش وینستون چرچیل را در کودتایی که سرنوشت کشورمان را به مدت ۵۷ سال رقم زد و برای نخستین بار طعم استعمار نو را به ایرانیان چشاند، تشریح کرده اند.

پس از آنکه لوید جورج نخست وزیر دوران جنگ بریتانیا، در انتخابات دسامبر ۱۹۱۸ به پیروزی چشمگیری نایل گردید، نخستین کابینه ائتلافی پس از جنگ خود را در ۱۰ ژانویه ۱۹۱۹ تشکیل داد. در کابینه مزبور لرد کرزن وزارت خارجه و وینستون چرچیل وزارت جنگ را برعهده داشتند. رقابت و حتی خصومت میان این دو سیاستمدار

وابسته نظامی سفارت فرانسه در تهران در گزارشی که تحت عنوان «کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱» به وزیر جنگ آن کشور فرستاد نوشت:

- دیویزیون قزاق اعلیحضرت همایونی پس از اخراج معلمان روسی و خاتمه خدمت کلنل استاروسلسکی که به اصرار دولت انگلستان صورت گرفته بود به قزوین منتقل شده و تحت فرماندهی رسمی و ظاهری سردار همایون شاگرد پیشین مدرسه سن سیر، افسر خسته و ناتوان و فاقد اختیار و قدرت قرار داشت ولی عملاً و واقعاً کلنل اسمایس بر این لشکر فرماندهی می کرد و تازه خود او زیر نظر ژنرال دیکسون بود.

سرهنگ اسمایس افسر پیشین ارتش هند مأمور به لهستان که از یک سال ونیم قبل در اختیار دولت ایران گذاشته شده بود، هرگز مخالفت خود را با روش اجرائی دولت انگلیس برای حاکمیت بر ایران پنهان نمی داشت. او خود را طرفدار تجدید سازمان ارتش ایران ولی بر مبنای اصول میهن پرستی و ملی و همکاری عوامل ایرانی معرفی می کرد.

سرهنگ اسمایس برای خودش معاونی برگزیده بود به نام مازور مسعودخان، شاگرد سابق مدرسه سن سیر که افسری جوان و میهن پرست و متهور در ژاندارمری بود. امور مالی دیویزیون به زمان خان شاگرد سابق مدرسه فوئتن بلو واگذار شده بود که کاملاً طرف اعتماد و ثوق الدوله و کلنل استاروسلسکی قرار داشت. افسران پرتوانی مانند رضاحان، کاظم خان (شاگرد سابق مدرسه حریبه عثمانی) و احمد آقاخان اداره امور دیویزیون را به طور کلی برعهده داشتند. بدین سان لشکر قزاق که تنها سازمان نظامی ارزشمند ایران به شمار می رفت، نظم و ترتیب یافته بود و کلنل اسمایس منظماً بودجه ای را که برای آموزش قزاقان نیاز داشت از دولت بریتانیا درخواست می کرد و آرمیتاز اسمیت مستشار انگلیسی مالیه ایران آن را از محل درآمد نفت جنوب تأمین و پادار می کرد.

فکر به کار گرفتن چنین نیروی درجهت کسب قدرت احتمالاً از یک سال پیش ذهن رهبران سیاسی بریتانیا را به خود مشغول داشته بود. اوضاع بسیار درهم و آشفته بود و دولت انگلستان بدون نتیجه دائماً تصویب قرارداد ایران و انگلیس را درخواست می کرد، آن هم از مجلس نامعلوم و بابرهوا که نمایندگان حتی جرأت دور هم جمع شدن را نداشتند زیرا واقعاً قرارداد را منفور عامه می دیدند.

کابینه ها یکی پس از دیگری می آمدند و هر بار ضعیف تر و ناتوان از قبلی بودند. بحران دولت پایان ناپذیر بود چون هرج و مرج روز در تهران و شهرستانها گسترش می یافت. نظامیان اطاعت نمی کردند و کمیته های بلشویک جان می گرفتند و تشنج می آفریدند. اعلام تخلیه نیروهای انگلیسی در ماه آوریل تهران را در معرض تهدید قطعی بلشویکها گذاشت ولی برنامه انگلیس برای اینکه دولت ایران را در محظور قرار دهد قرین موفقیت نشد زیرا مخالفت سفارتخانه های فرانسه، آمریکا و بلژیک با انتقال کلی اروپائیان این نقشه را عقیم گذاشت.

اما یک کودتا می توانست همه این مشکلات را حل کند. کلیه موانع را از سر راه بردارد، دولت مردان بیکاره و بیحاصل را کنار بگذارد و جای آنان را با نومردان سیاست پر کند و سخن کوتاه وضع تازه ای برای انگلیس به وجود آورد که بدون بی اعتبار شدن قادر باشد بازی خود را دگرگون سازد.

با این ملاحظات سیاسی بود که دولت بریتانیا در جهت کودتا گام برداشت، موجبات آن را فراهم ساخت، عاملان کار را تشویق کرد و حتی پول به آنان پرداخت. پس احتمال اینکه انگلیس از ماجرای کودتا آگاه باشد دور نیست. کلنل اسمایس از نقشه توطئه کنندگان با خبر بود و ژنرال آبرونساید را در جریان قرار

علاقه مند شده بود. او این علاقه را تا پایان عمرش همچنان حفظ کرد، چنانکه در سالهای ۱۹۴۱ و ۱۹۵۳ که نخست وزیر بود، جریان حمله متفقین به ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰ و سپس کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را ترتیب داد.

از زمان تشکیل کابینه ائتلافی تا اواخر بهار ۱۹۲۰، دست لرد کرزن در امور خاورمیانه به کلی باز بود و وی در این مدت توانست قرارداد شبه تحت الحمایگی ۹ اوت ۱۹۱۹ را با وثوق الدوله به امضاء برساند. وثوق الدوله از پانزده سال پیش از آن تاریخ خبرنگار روزنامه تایمز لندن در تهران بود و از همان هنگام با مقامات انگلیسی روابط محرمانه برقرار کرده و احتمالاً به یاری آنان به مقامهائی از قبیل وزارت مالیه، خارجه و نخست وزیری رسیده بود.

در این مدت چرچیل سرگرم جنگ داخلی روسیه و اعزام نیرو به آن کشور همراه با کشورهای فرانسه، آمریکا، ژاپن، چکوسلواکی و... بود و کاری به کار مسایل خاورمیانه نداشت. او یکی از برکشیدگان خود را که درجه سرتیپی داشت در سن ۳۸ سالگی به درجه سرلشکری ارتقاء داده و به فرماندهی سپاه سی هزار نفری بریتانیا در شمال روسیه (ناحیه مورمانسک و ارخانگل) منصوب کرده و با دقت عملیات او را زیر نظر داشت. افسر مزبور که جوان ترین سرلشکر ارتش بریتانیا به شمار می رفت ژنرال سرادموند آبرونساید بود.

از اوایل سال ۱۹۲۰، نیروهای متفقین و گارد سفید متشکل از ژنرالهای تزاری پی در پی از بلشویکها شکست خوردند و وقتی قوای سرخ سه جمهوری نوبنیاد قفقاز را برانداختند و در ۱۸ مه ۱۹۲۰ در انزلی به خشکی پیاده شدند، توجه چرچیل به مسئله ایران جلب شد. در آن هنگام شکست قرارداد وثوق الدوله محرز شده و مخالفت دولتهای آمریکا و فرانسه با لشکرکشی شورویها به قفقاز توأم گردیده و سیاست لرد کرزن را در وضع نامساعدی قرار داده بود. از این رو چرچیل ژنرال آبرونساید را به ایران منتقل و به فرماندهی نیروی شمال (نورپرفورس) منصوب کرد.

آبرونساید در ۴ اکتبر ۱۹۲۰ وارد قزوین شد و فرماندهی نورپرفورس را تحویل گرفت و بدون اعتنا به سفارت انگلیس در تهران و وزارت خارجه در لندن، طبق دستور و نظر وزیر جنگ مشغول کار شد. نظر به اینکه به موجب توافق ژوئن ۱۹۲۰ بین لوید جورج و لئونید کراسین نماینده بازرگانی اعزامی شوروی به فرانسه و انگلیس قرار شده بود نیروهای دو کشور تا اول آوریل ۱۹۲۱ خاک ایران را ترک گویند، وقت آبرونساید محدود بود. او شخصاً در ایران کسی را نمی شناخت که بتواند مأمور کودتا کند و زمام امور کشور را به دستش بسپارد. لذا به معاونش سرهنگ اسمایس و اردشیر ریپورتر نماینده اینتلیجنس سرویس متوسل شد تا یک رهبر سیاسی و یک رهبر نظامی برای کودتائی که دستور راه انداختن آن را داشت پیدا کنند.

در آن هنگام هرمان نورمن وزیرمختار انگلیس در تهران از آنچه نظامیان انگلیسی به دستور وزیر جنگ انجام می دادند تقریباً بی اطلاع بود و می توان گفت کرزن نیز تقریباً از مسئله ایران سلب علاقه کرده بود. وقتی در نیمه ماه فوریه ۱۹۲۱ وینستون چرچیل از وزارت جنگ به وزارت مستعمرات منتقل شد و سرپرستی وزارت هواپیمائی را نیز برعهده گرفت کفه ترازو به نفع چرچیل سنگین تر شد و وی به طور مستقیم خود را درگیر مسائل خاورمیانه کرد.

وزارتخانه آن کشور تقسیم شده بود. نظارت بر امور عراق به وزارت هند، نظارت بر امور فلسطین به وزارت خارجه، نظارت بر سایر سرزمینهای عربی مانند یمن به وزارت مستعمرات واگذار شده بود و در مورد ایران میان وزارت خارجه و وزارت جنگ رقابت وجود داشت. ضمناً وزارت جنگ می‌بایست برای همه این سرزمینها سرباز تهیه کند.

چرچیل در ماه مه ۱۹۲۰، اندکی پس از آنکه به وزارت جنگ منصوب شد، از وجود يك «سیستم معیوب» در خاورمیانه به کابینه انگلستان شکایت کرد و نوشت: «چنین به نظر می‌رسد که سازمانی که درخواست نواختن آهنگ را می‌کند مسئولیت پرداخت پول به نوازنده را ندارد.» به عقیده او وزارت مستعمرات می‌بایست عهده‌دار امور کلیه سرزمینهای جدید باشد و وزارت هواپیمائی - که تحت نظر او قرار داشت - مسئولیت حفظ صلح را عهده‌دار شود. گزارش او همراه با نقشه‌ای که ژنرال ترنچارد رئیس ستاد نیروی هوائی برای پایگاههای هوائی بریتانیا در عراق تهیه کرده بود به شورای وزیران تسلیم شد.

در سرتاسر سال ۱۹۲۰ هیچ تصمیمی در این باره اتخاذ نشد زیرا هم لرد کرزن وزیر خارجه و هم لرد مونتگیو وزیر هند حاضر نبودند از مسئولیت‌هایشان چشم‌پوشی کنند. لیکن وزنه هزینه‌های نظامی به قدری سنگین بود که سرانجام لویدجورج اعضای کابینه را قانع ساخت که درجهتی که چرچیل نشان داده بود، قدم بردارند. وی در پایان سال از چرچیل خواست که با حفظ سمت، وزارت مستعمرات را نیز تصدی کند (زیرا لرد میلز سالخورده تصمیم گرفته بود از این سمت کناره‌رو) و

می‌داد. شش هزار قزاقی که در سربازخانه قزوین مستقر بودند می‌توانستند مانع جنبش انقلابیون شوند و آن را خنثی سازند، اما این کار را نکردند و گذاشتند کودتا سیر خود را طی کند. در شانزدهم فوریه ۱۹۲۱ ژنرال آبرونساید وارد تهران شد و با احمدشاه مذاکره‌ای بسیار طولانی انجام داد و روز هفدهم عازم بغداد گردید و در آنجا با سربرسی کاکس ملاقات کرد و متفقاً به قاهره رفتند تا وینستون چرچیل وزیر مستعمرات را ببینند. در این کنفرانس مسئله بین‌النهرین و ایران مطرح شد.

می‌دانیم که به موجب عهدنامه ورسای قیمومت سرزمینهای عربی متعلق به دولت عثمانی به انگلستان و فرانسه واگذار شده بود ولی به خاطر تأخیری که در امضای پیمان صلح با ترکیه عثمانی شده بود، هنوز کاری در این زمینه انجام نگرفته بود. سرانجام پس از امضای پیمان سور در ۱۰ اوت ۱۹۲۰، تصمیم گرفته شد که سوریه و لبنان تحت قیمومت فرانسه و فلسطین و عراق به قیمومت انگلستان واگذار شود. دولت بریتانیا در زمان جنگ وعده داده بود که به جبران مساعدت اعراب بر ضد عثمانی، استقلال اعراب را به رسمیت شناسد. اما اجرای این وعده به خاطر اعلامیه ۱۹۱۷ بالفور که اجازه تأسیس «وطن ملی» برای یهودیان فلسطینی را داده بود با اشکال روبرو شده بود. اعراب دریافته بودند که فرانسه يك حکومت خودمختار عرب را در سوریه تحمل نخواهد کرد و در نتیجه ناآرامی‌هایی در سراسر خاورمیانه عربی بروز کرده بود. دولت بریتانیا متوجه شد که تصمیم‌گیری درباره آینده خاورمیانه دشوار است زیرا مسئولیت تعیین خط‌مشی میان چند



کنفرانس قاهره مارس ۱۹۲۱، نشسته از چپ به راست: سیرمالکم استیونسن، ژنرال سروالترکانگریو، سرهربرت سامونل، آقای وینستون چرچیل، سربرسی کاکس، ژنرال سیرایلمر هالدین، ژنرال سیرادموند آبرونساید، ژنرال سربرسی رادکلیف ایستاده صف جلو از چپ به راست: سرجفری آرکر، خانم گرتروود بل، ساسون افندی، ژنرال سیرادوارد اتکینسن، جعفر پاشا، سرهنگ لورنس، مارشال هوایی سرجفری سالموند، سرهنگ تروود، آقای یانگ.

وابسته نظامی سفارت فرانسه در تهران در گزارشی که در بالا به آن اشاره شد ماجرای کودتا را چنین شرح می‌دهد:

روز نوزدهم فوریه در تهران مسافرانی که از راه می‌رسیدند می‌گفتند قزاقان از قزوین به سوی پایتخت در حرکت هستند. این شایعه هیچ نوع شگفتی و تعجبی را باعث نشد زیرا از چندی پیش اعلام شده بود که قزاقان به تهران احضار شده‌اند که نظم را برقرار سازند. مگر نه اینکه سردار همایون فرمانده آنان در تهران به سر می‌برد؟ می‌گفتند چون شاه دیگر گارد مخصوص ندارد خواسته است که قزاقها به تهران بیایند.

روز ۲۰ فوریه به تدریج شایعات و خبرها به حقیقت نزدیکتر شد. دو هزار و پانصد قزاق با توپ و مسلسل به جانب تهران پیشروی کردند و می‌گفتند می‌خواهند شهر را تصرف کنند. شکایت داشتند که به آنها مواجب و جیره داده نشده است. در رأس قزاقها رضاخان میرپنج قرار داشت، همان افسری که کمک کرده بود تا سرهنگ استاروسلسکی در ۱۹۱۷ به فرماندهی دیویزیون قزاق برسد.

بنابراین شورشیان عبارت بودند از سربازان بی‌نظم و یاغی و آشوبگر که از آنها هر کاری حتی چپاول و غارت شهر ساخته بود. با این همه در محافل رسمی احساس ناآرامی نمی‌شد. پرنس شاه می‌گفت کمترین تشویشی ندارد. رئیس دولت از سران نظامی مانند سرهنگ گلوپ و ژنرال وستدال خواسته بود که آماده دفاع از شهر بشوند ولی سرهنگ گلوپ فرمانده ژاندارمری در حدود ساعت شش بعدازظهر ۲۰ فوریه تصمیم گرفت هیچ نوع دفاعی به عمل نیاورد و به ژاندارمها دستور داد در سربازخانه‌هایشان بمانند. اگرچه به بریگاد مرکزی دستور داده شده بود سوی جاده قزوین حرکت کند ولی هیچ‌گاه به آنان فرمان مقابله و نبرد داده نشد. ژنرال وستدال رئیس نظمیه به معاون خود مازور بورلینگ دستور داد تا ترتیب مقاومت در برابر شورشیان داده شود ولی خودش شخصاً به خانه‌اش رفت و از آنجا تکان نخورد. بعدازظهر سردار همایون خودش به جلو قزاقها رفت تا آنان را از ادامه حرکت بازدارد ولی سربازان وی را مجبور ساختند از همان راهی که آمده بود برگردد. این آخرین اقدام او در جهت صدور یک فرمان نظامی به شمار می‌رفت.

در حدود ساعت ۷ شب کلنل هادستون وابسته نظامی سفارت انگلیس، کلنل هیگ مشاور کنسولگری انگلیس و یکی از منشی‌های مخصوص شاه با اتومبیل به جلو شورشیان رفتند تا با آنان گفت‌وگو کنند. قزاقان آنان را تا نیمه شب نگاه داشتند.

در ساعت یک صبح قزاقان از دروازه‌های قزوین و [حضرت] عبدالعظیم وارد شهر شدند. پانصد تن سوار نظامی که برای مقابله با قزاقها اعزام شده بودند در نخستین برخورد با آنان گریختند و یاغیانی که می‌گفتند بی‌انضباط هستند با نظم کامل و سرودخوانان طبق تعلیماتی که دریافت داشته بودند نقاط پراهمیت و استراتژیک شهر را تصرف کردند. مازور بورلینگ تنها افسر سوندی وفادار به قانون که در مقر کلاتری مرکز باقی مانده و به هیچ‌وجه حاضر نبود در برابر تیرهای مسلسل و توپهای سنگین پانصد قزاق محاصره کننده تسلیم شود، به نحوی معجزه‌آسا نجات یافت. هشت تن به شدت مجروح شدند و یک تن از آنان بعلاوه دوزندانی به هلاکت رسیدند. دروازه‌های شهر بلافاصله بسته شد و قزاقها پیرامون کنسولگریها و سفارتخانه‌های بیگانه به مراقبت پرداختند تا کسی در آن اماکن متحصن نشود.

ماژور کاظم خان خود را حاکم نظامی شهر معرفی کرد و مجموع عملیات در نهایت نظم و سرعت انجام گرفت. مازور مسعودخان که خود یکی از عاملان اصلی کودتا به شمار می‌رفت برای آخرین

بعلاوه نظارت بر قیمومتهای خاورمیانه و تلاش در زمینه حل مسائل سیاسی و نظامی منطقه را بپذیرد. چرچیل به نخست‌وزیر اعتراف کرد: «در قبول بار سنگین درگیری در مسئله بین‌النهرین دچار شک و شبهه شده‌ام ولی در عین حال از عظمت کاری که به من واگذار می‌کنید عمیقاً آگاه می‌باشم.» چرچیل تصمیم گرفت به منظور ملاقات با کلیه مدیران مسئول انگلیسی و اخذ تصمیم در محل، سفری به خاورمیانه بکند. همین که چرچیل در نیمه فوریه ۱۹۲۱ به وزارت مستعمرات منتقل شد، پس از چند روز مطالعه و مذاکره با رؤسای ادارات و مدیران کل طرحی برای ایجاد بخش خاورمیانه تصویب کرد که رسماً در اول مارس تأسیس شد و این کار بیشتر اوقات او را می‌گرفت. در این هنگام لرد کرزن به طوری از دست چرچیل عصبانی بود که در نامه‌ای خطاب به هربرت ساموئل کمیسر عالی بریتانیا در فلسطین نوشت: «چرچیل دچار وسوسه‌ای مقاومت‌ناپذیر شده که در بابل خودش را پادشاه اعلام کند.»

مهمترین وظیفه‌ای که در برابر چرچیل قرار داشت تشکیل کنفرانسی بود که تصمیم داشت در قاهره برپا کند و طی آن خطوط اصلی سیاست عمومی خود را به شرکت‌کنندگان اعلام نماید. او معتقد بود اگر قرار است نیروی هوایی سلطنتی انگلیس پایگاه‌هایی در عراق داشته باشد، بهتر است امور روزمره آن کشور به یک رژیم عرب واگذار شود.

چرچیل، سرهنگ تامس لارنس، باستان‌شناس مرموز سابق را که سهم بزرگی در شورش اعراب در زمان جنگ ایفا کرده و سپس یک بورس تحصیلی در دانشگاه آکسفورد را پذیرفته و اخیراً در مورد اجرای وعده‌های دوران جنگ بریتانیا به رهبران عرب جار و جنجال راه انداخته بود، در بخش نو بنیاد خاورمیانه در وزارت مستعمرات استخدام کرد. لارنس پیش از تشکیل کنفرانس توجه کرد که بهترین نامزد برای پادشاهی عراق امیر فیصل یکی از پسران شریف مکه است و چرچیل نیز این توصیه را پذیرفت. نظر به اینکه چرچیل وزیر نیروی هوایی نیز بود، همراه با ژنرال ترنچارد رئیس ستاد نیروی هوایی، سرهنگ تامس لارنس (لارنس عربستان) و سرگرد آرچیبالد سینکلر رئیس دفتر خود عازم قاهره گردید. آینده مصر در دستور کار کنفرانس قرار نداشت زیرا این کار در حیطه عمل وزارت خارجه بود، لیکن چون چرچیل علناً این کشور را بخشی از امپراتوری انگلیس نامیده بود، میلیون مصر استقبال بسیار خصمانه‌ای از وی به عمل آوردند و به هیئت انگلیس قله سنگ و اشیاء دیگر پرتاب کردند. برای حفظ جان چرچیل قطار از اسکندریه تا قاهره چندین بار توقف کرد و سپس چرچیل با اتومبیل به هتل سمیرامیس محل برگزاری کنفرانس رفت. به زودی فرمانداران و کمیسرهای عالی از بین‌النهرین، فلسطین، خلیج فارس و حتی سومالی انگلیس وارد شدند و هتل سمیرامیس صحنه شلوغیهای تب‌الودی گردید.

سرپرسی کاکس کمیسر عالی بریتانیا در عراق همراه ژنرال آیرونساید و خانم گرتروید بل وابسته فرهنگی کمیساریای عالی در بغداد - که در واقع مأمور اینتلیجمنس سرویس بود و همان نقشی را داشت که بعدها میس آن لمبتون در تهران ایفا کرد - به قاهره آمده بود و ضمن کنفرانس فرصتی دست داد که آیرونساید گزارش اقدامات خود را درباره کودتایی که چند روز قبل در تهران صورت گرفته بود به اطلاع چرچیل برساند و از او تأیید بگیرد.

می‌کردند و چرچیل با خوشحالی برای آنان دست تکان می‌داد. طبق اظهار لارنس علیه یهودیان شعار می‌دادند و لعنت می‌فرستادند که آرمانشان در استقرار در فلسطین را تهدیدی به شیوه زندگی خود تلقی می‌کردند.

در بیت المقدس چرچیل موکداً سیاست انگلیس را در اجازه دادن تاسیس «وطن ملی یهودیان» تکرار کرد و سپس برای اینکه موافقت خود را با آرمان صهیونیستها نشان دهد درختی در تپه اسکوپوس در نزدیکی دانشگاه جدید عبرانی غرس کرد. ولی در عین حال هیئت‌هایی از مسیحیان و مسلمانان را به حضور پذیرفت و اظهار داشت که دولت بریتانیا مراقبت خواهد کرد که آنان در نتیجه این اقدام زیان و ضرری متحمل نشوند. چرچیل گفت: «بریتانیای کبیر بزرگترین کشور اسلامی در جهان است و نسبت به اعراب حسن نیت و قصد مساعدت دارد و دوستی آنان را گرامی می‌شمارد».

یک تغییر عمده در سیاست انگلستان به نفع اعراب از مذاکرات خصوصی چرچیل با امیر عبدالله برادر کوچکتر فیصل ناشی شد که از یک سو درصدد مبارزه با اقتدار فرانسویان در سوریه بود و از سوی دیگر هر لحظه احتمال می‌رفت با برادرش در عراق به مبارزه برخیزد. چرچیل مایل بود عبدالله بعنوان فرمانروای ماوراء اردن تحت نظر کمیسر عالی بریتانیا در فلسطین عمل کند. ولی عبدالله اصرار داشت که ماوراء اردن باید مستقل از فلسطین باشد و سرزمین مهاجران یهودی تلقی نشود. چرچیل موافقت کرد و به طرز جالبی به سر ساموئل هور اظهار داشت: «باید نظیر همان آزادی بیانی که به یک نماینده پارلمان طرفدار دولت که کرسی لرزانی دارد داده می‌شود، به او هم داد.» بدین سان یک امیرنشین جدید عرب قدم به عرصه وجود نهاد.

ترتیبی که چرچیل برای سرزمینهای تحت قیمومت بریتانیا و سایر کشورهای خاورمیانه داده بود، از سالهای بعد به نفع انگلستان تمام شد: به زودی مقرر شد که هزینه‌های پادگان انگلیسی در عراق کاهش یابد؛ در دهه ۱۹۲۰ صلح نسبی میان اعراب و یهودیان برقرار شود؛ فیصل درحالی که مالک تاج و تخت عراق بود به آرمی جان بسپارد؛ خاندان برادرش در ماوراء اردن - که اکنون اردن هاشمی نامیده می‌شود - تا امروز سلطنت کند و خاندان پهلوی تا نیم قرن بعد با پشتیبانی بریتانیا بر ایران فرمان راند. با توجه به اینکه برای رژیمهای خاورمیانه ماندن در مسند قدرت در یک دهه مدتی طولانی به شمار می‌رود، ترتیبی که چرچیل در ۱۹۲۱ داد برای دولت بریتانیا که نگرانی عمده‌اش در آن هنگام حفظ سلطه و برتری در سراسر منطقه با حداقل هزینه، حفظ تأسیسات نفت جنوب ایران و حفظ کانال سوئز بود، سودمند به نظر می‌رسید. دولت بریتانیا تا دسامبر ۱۹۷۱ که مناطق شرق سوئز و خلیج فارس را ترک کرد، توانست برتری و نفوذ خود را کم و بیش در منطقه حفظ نماید.

■ ■ ■ مأخذ

1) Winston Churchill, by Henry Pelling, Mac Millan Publications, London 1974.

۲) خاطرات سِری آبرونساید به انضمام ترجمه متن کامل «شاهراه فرماندهی»، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی با همکاری مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران ۱۳۷۳.

۳) روزگار نو، شماره ۲، اسفند ماه ۱۳۶۰.

۴) لرد جورج کرزن، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۹.

مراقبتها و بررسی اجرای نقشه از نوزدهم فوریه در تهران به سر می‌برد. اگر ماژور بورلینگ نیز مانند همقطاران از مقاومت قلابی و مسخره‌ای که باید به خرج می‌داد آگاهی می‌داشت، تهران بدون اینکه حتی یک قطره خون ریخته شود به دست شورشیان فتح می‌شد.

توقیفها از روز ۲۱ فوریه شروع شد و دو دسته از مردم را دستگیر کردند و به قزاقخانه بردند: یک دسته آنها تعلق به خانواده‌های مهم و برجسته داشتند مثل نخست‌وزیران سابق، وزیران سابق، شخصیت‌های عالیرتبه یا ثروتمندان. دسته دیگر عبارت بودند از سران گروه‌های مخالف قرارداد ایران و انگلیس، رهبران حزب دموکرات، آشوبگران خلقی یا عوامل بلشویکها.

کنفرانس قاهره در ۱۱ مارس با ضیافت شام رسمی که لرد آنتی کیمیسر عالی بریتانیا در مصر در آن شرکت داشت افتتاح شد. سپس چرچیل برای ادای احترام به ملک فواد به کاخ سلطنتی قاهره رفت. همچنین از یگانهای نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا و اقامتگاه افسران متأهل آن بازدید کرد و آنها را نامناسب و نازیبا یافت.

بارون آبرونساید دوم فرزند ژنرال آبرونساید می‌نویسد:

چرچیل با رضایتی که از اقدامات پدرم داشت او را برای فرماندهی نظامی عراق در نظر گرفته بود، چون از تجربه او در نیروی هوایی سلطنتی اطلاع داشت و از همدلی او با اهداف نیروی هوایی آگاه بود.

در واقع بنا بود آبرونساید فرماندهی عراق را در سپتامبر ۱۹۲۱ از ژنرال هالدین تحویل بگیرد اما پیش از آنکه به مقر فرماندهی اش در بغداد برسد در پروازی که با هواپیمای DH9 از شعبیه به بغداد داشت گرفتار طوفان شن شد و سقوط کرد. این دومین سانحه هوایی برای او در طول چند هفته بود و باعث شکستگی استخوان ساق پایش شد که به سرعت ترمیم گردید. اما این سانحه سبب شد که به انگلستان بازگردانده شود و در ژوئن ۱۹۲۱ از سوی ستاد کل امپراتوری به ریاست دانشکده فرماندهی و ستاد منصوب گردد که پاداشی بزرگ برای آبرونساید به شمار می‌رفت.

وظیفه عمده کنفرانس قاهره تصمیم‌گیری درباره آینده عراق بود. سرپرستی کاکس طرح چرچیل را پذیرفت و قبول کرد که ترتیب دعوت امیر فیصل را از سوی مردم عراق بدهد تا دست کم انتخاب او به صورت ظاهر یک انتخاب دموکراتیک وانمود شود. قرار شد رژیم جدید امور مالی و دفاعی خود را در دست داشته باشد و پیمانی با انگلستان منعقد کند که ضمن آن پایگاههای هوایی بریتانیا در حبیانیه و شعبیه حفظ شود اما بقیه نیروهای انگلیسی خاک عراق را تخلیه کنند. لارنس قبلاً موافقت فیصل را با این ترتیبات جلب کرده بود.

روزنامه تایمز لندن کنفرانس قاهره را به طعنه «در بار چرچیل» نامید، اما بدون شک از نظر انگلیسیها کنفرانس موفقیت آمیز بود زیرا مسئولان انگلیسی در سراسر خاورمیانه را قادر ساخت که با سیاست کلی دولت متبوع خود آشنا شوند و با وزیر مستعمرات و همچنین با یکدیگر به بحث و گفتگو پردازند و بهترین راه حلها را به مرحله اجرا درآورند. لیکن به نظر می‌رسید که مسئله فلسطین دخالت شخص چرچیل را ایجاب می‌کند. از این رو هیئت انگلیسی با قطار عازم بیت المقدس گردید. در عرض راه اعراب در هر ایستگاهی با فریاد از چرچیل استقبال